تحلیل مفهوم آپوکالیپس و ارتباط آن با سبک‌شناسی با تکیه بر داستان یوسف(ع) در قرآن کریم

پیمان صالحی*

مهدی اکبرنژاد**

چکیده: آپوکالیپس در لغت به‌معنای ادبیات مکاشفه‌ای بوده و به عنوان یک سبک یا نوع ادبی در حوزهٔ متون دینی و عرفانی مطرح است. پژوهش مذکور تلاش کرده است تا به روش توصیفی- تحلیلی و نیز با استناد به اشعار فارسی و عربی، داستان یوسف(ع) در قرآن کریم را براساس مفهوم آپوکالیپس و ارتباط آن با سبک‌شناسی بررسی کند تا با رمزگشایی برخی از مفاهیم سمبلیک و تمثیلی آن، به بیان مشابهت سبک این نوع حکایت با عناصر داستان‌های مکاشفه‌ای و موتیف‌های مشترک آن با موتیف‌های کلّی این نوع ادبیات بپردازد. نتایج، حاکی از آن است که این داستان، بسیاری از موتیف‌های ادبیات مکاشفه و آپوکالیپتیک را داراست ازجمله: خواب و رؤیا، سروش، صدای غیبی و الهام، حس اضطراب و اضطرار، توکّل، امید به رهایی و گشایش در آینده، چیرگی تقدیر الهی بر ارادهٔ خلق، تفأل و تطیّر، وجود سمبل و نماد، محدودیت عقل جزئی دربرابر عقل کلّی، نفی اسباب دنیوی، سفر و پایان حاکمیت شیطان. حضور این موتیف‌ها و مفاهیم سمبلیک و تمثیلی، از نشانه‌های بارز اشتراک این داستان قرآنی با برخی از سبک‌ها و جریان‌های ادبی رایج در جهان است.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، داستان یوسف(ع)، آپوکالیپس، موتیف، سبک‌شناسی

---

* استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه ایلام (نویسنده مسئول) e-mail:salehi @llam.ac.ir

** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام e-mail:M.akbarnezhad@llam.ac. ir

دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۱۷؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۴/۱۱

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

مقدمه:

یکی از انواع ادبی در حوزهٔ متون دینی به‌ویژه کتب مقدّس، ادبیات آپوکالیپتیک است. این نوع ادبی از سدهٔ دوم میلادی توسط علمای یهود در جنبه‌های سمبلیک و رمزی رواج یافت. از نمونه‌های بارز این ژانر ادبی (Literary genre) در آثار کهن می‌توان به مکاشفه‌های کتب مقدسی همچون مکاشفه‌های دانیال، زکریا و یوحنا اشاره نمود. با اینکه مکاشفه به‌ویژه در معنای آپوکالیپس از موضوعاتی است که خاستگاه آن متون دینی و مقدس عهدین است، اما امروزه آپوکالیپس در جهان، تسرّی معنایی پیدا کرده و برخی از رمان‌ها و داستان‌ها براساس آن نوشته شده است که وجود عناصر مکاشفه‌ای، اساسی‌ترین زیرساخت‌های این داستان‌ها را تشکیل می‌دهد. هرچند برخی محققان معتقدند که مکاشفه در این معنی، در متون مقدس اسلامی اعم از قرآن و نهج‌البلاغه به‌کار نرفته و تنها مشتقات آن در معنای عام آمده است (گرجی،۱۳۸۳:۱۵۴)؛ بااین‌حال در این مقاله به روش توصیفی- تحلیلی ضمن ارائهٔ مختصری از پیشینهٔ ادبیات آپوکالیپتیک و تعریف واژگان مرتبط، عکس این مطلب، اثبات گردیده و داستان یوسف(ع) در قرآن کریم، از این دیدگاه، بررسی و به بارزترین موتیف‌های آپوکالیپتیک آن با استناد به اشعار فارسی و عربی در زمینهٔ داستان مذکور، اشاره شده است؛ با این امید که گامی در جهت شناسایی اشتراک داستان‌های قرآنی با برخی از سبک‌ها و جریان‌های ادبی رایج در جهان، برداشته شود.

دربارهٔ ادبیات آپوکالیپتیک و مکاشفه‌ای و بررسی بن‌مایه‌ها و تحلیل اجزای آن، پژوهش‌های اندکی صورت گرفته است؛ ازجمله: «نقد و تحلیل آپوکالیپس در آثار عرفانی وحیانی و نقش آن در مجله *پژوهش‌های ادبی* و «مکاشفه‌های پیش‌گویانه هشت کتاب سهراب سپهری»، هر دو از مصطفی گرجی، «مفهوم آپوکالیپس و ارتباط آن با سبک‌شناسی با توجه به داستان «خواب گنج مثنوی»، اثر بیتا نوریان و فریده داودی مقدم، مجلهٔ *بهار ادب*. اما براساس مطالعات نظام‌مند، در مورد هیچ‌یک از داستان‌های قرآن کریم از منظر آپوکالیپس و بررسی موتیف‌های آن، کار تحقیقاتی مدوّنی صورت نگرفته است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

موتیف و عملکرد آن

موتیف در شکل و کاربرد امروزی آن واژه‌ای است که از زبان فرانسه به زبان‌های دیگر وارد شده است. ریشه واژگانی موتیف را فعل (Movere) و اسم (Motive) در قرون وسطا می‌دانند که هر دو به حرکت‌کردن یا حرکت‌دادن به سمت جلو و اصرار، انگیخت و به فعالیت واداشتن اشاره دارند (The Oxford English Dictionary : 1978:698).

فرهنگ اصطلاحات ادبی راتلیج (Routledge) ذیل فرم و درون‌مایه به توضیح موتیف پرداخته و آن را به زنجیری تشبیه کرده است که اجزای اثر را به هم مربوط می‌کند. در تشبیهی دیگر، ساختار ادبی (شامل پیرنگ، داستان و نتیجه‌گیری) به اسکلت، بافت اثر (شامل حجم، فصاحت، واژه‌گزینی و نحو) به پوست و موتیف‌ها به ماهیچه‌ها مانند شده است (Childs & Fowler 2006.).

امروزه در مطالعات نقد ادبی، موتیف و کارکرد آن یکی از سرفصل‌های مهم در بررسی آثار و سیر اندیشهٔ صاحب اثر، تحلیل سطح محتوایی اثر، دریافت رابطهٔ فرم و محتوا و بررسی کیفیت این رابطه است؛ درواقع، «یکی از استراتژی‌های نقد ادبی، شناسایی موتیف‌ها و مشخص‌کردن اثر متقابل درون‌مایه‌ای آن‌هاست» (Shaffer. 2005: 307). در سبک‌شناسی نیز ازآنجاکه هر تکراری مورد توجه است، موتیف به عنوان عنصر تکرار شونده مهم در کل ادبیات یا در کل آثار یک فرد یا در یک اثر خاص، حائز اهمیت است.

موتیف‌ها بسته به معیار ضروری بودن برای پیرنگ داستان به دو دسته آزاد و به‌هم‌پیوسته و از جهت نقشی که در پرداخت کنش‌ها دارند به دو دسته پویا و ایستا تقسیم می‌شوند. موتیف‌های آزاد (Free Motives) آن‌هایی هستند که برای پیرنگ داستان ضروری نیستند و بدون برهم خوردن سیر علّی و ترتیب زمانی حوادث می‌توانند حذف شوند. درمقابل، موتیف‌هایی که برای حفظ پیرنگ داستان ضروری‌اند، موتیف‌های به‌هم‌پیوسته (Bound Motives) نام دارند (Dupriez, 1991:291.) موتیف‌های پویا (Dynamic Motives) آن‌هایی هستند که حادثه‌ای را بیان می‌کنند و موتیف‌هایی که سهمی در پرداخت کنش‌ها ندارند و بیانگر احساس و حالت‌اند، موتیف‌های ایستا (Static Motives) نامیده می‌شوند (Prince. 1987 : 55؛ نیز برای اگاهی بیشتر رک: تقوی و دهقان، ۱۳۸۸: ۳۱-۷).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

ادبیات آپوکالیپتیک

واژۀ آپوکالیپس معادل پایان جهان یا آخرالزمان است و شکل تغییریافتۀ کلمۀ یونانی (Eschatology) از ریشۀ (Eskhatos) به‌معنای آخرین است و به گونه‌هایی از اساطیر رستاخیزباور و فرجام‌شناختی که دگرگونی کامل جهان را پیش‌بینی می‌کنند اشاره دارد (کوپ،۱۳۸۴:۷۷).

به عقیدۀ گروهی، آپوکالیپس واژه‌ای یونانی به‌معنای رؤیا، اشراق و شهود است که اولین بار در ادبیات یهود و دربارۀ رؤیاهای دانیال نبی استفاده شده است و بر آگاهی افراد از راه‌های غیرطبیعی نسبت به دانسته‌های غیبی دربارۀ آینده، اطلاق می‌شود (بشور، ۲۰۰۹: ۹). آپوکالیپس که به عنوان یک نوع ادبی در حوزۀ متون دینی و عرفانی مطرح است و رسماً از سدۀ دوم میلادی به عنوان یک اصطلاح ادبی به‌کار برده شده به روایتی اطلاق می‌شود که در آن به عنایت نیروی قدسی از حوادث آینده، پرده برداشته می‌شود. در *فرهنگ آکسفورد* نیز به‌معنای وحی و مکاشفه‌ای است که مخصوصاً دربارۀ آیندۀ جهان باشد و عموماً با حوادث مهم و توأم با خشونت همراه است. مضمون و محتوای بیشتر آثار ادبیات آپوکالیپتیک به شرح ذیل است:

دخالت ناگهانی خداوند در تاریخ و امور بشری، تحولات عظیم آسمانی نظیر ادارۀ موقتی جهان توسّط شیطان و قحطی و آفات آسمانی، سروش، صدای غیبی و الهام، حس اضطراب و اضطرار، امید به رهایی و گشایش در آینده، چیرگی تقدیر الهی بر ارادۀ خلق، تفأل و تطیّر، وجود سمبل و نماد، محدودیت عقل جزئی دربرابر عقل کلی، نفی اسباب دنیوی و کشمکش میان خوبی و بدی که درنهایت به شکست شیطان و سیطرۀ کامل خداوند می‌انجامد.

مکاشفه و معانی گوناگون آن

مکاشفه از ریشۀ «کَشَفَ» در لغت به‌معنای «رفع الشیء عمّا یواریه ویغطیه» یعنی پاک کردن چیزی از آنچه آن را پوشانده است و در معنی پیشگویی‌های عارفانه در باختر و جهان مغرب، معادل کشف الاسرار و کشف المحجوب در حوزۀ خاوری است که به معنی رؤیت عوالم دیگر است و از نظر زبان، مبتنی‌بر نظام ثانویۀ زبان‌شناسی، زبان غیر ارجاعی است (گرجی، ۱۳۸۴: ۱۴۷).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

محمد خواجوی در توضیح اصطلاح مکاشفه می‌گوید: مکاشفه در اصطلاح عبارت است از آگاهی بر آنچه فراسوی حجاب از معانی غیبی و امور حقیقی- از حیث وجود یا شهود- باشد (قیصری،۱۳۸۷: ۸۰).

برخی معتقدند مکاشفه، حضور دل در شواهد مشاهدات است و علامت آن را نیز دوام تحیّر در کنه عظمت خداوند می‌دانند (کاشانی،۱۳۷۲: ۱۰۰). صاحب *نفایس الفنون* آن را بر معانی‌ای اطلاق می‌کند که فقط با مدرکات باطنی ادراک می‌شود و در سه زمینهٔ کشف نظری، روحی و الهامی امکان‌پذیر است (آملی،۱۳۸۰: ۲۳۶).

در حوزهٔ ادبیات عرفانی، مکاشفه برخلاف رؤیای صادقه که در خواب اتّفاق می‌افتد، در بیداری و سکوت و در حالت ترک اسباب رخ می‌دهد (جامی، ۱۳۷۵: ۹۹۲). براین‌اساس، مکاشفه یک اصطلاح عرفانی است که با واژگانی نظیر الهام، یقین، شهود، دل و... در یک محور قرار می‌گیرد (گرجی،۱۳۸۴: ۶۷).

مهم‌ترین موتیف‌های ادبیات مکاشفه‌ای آپوکالیپتیک در داستان یوسف (ع) عبارت‌اند از:

خواب و رؤیا، سروش، صدای غیبی و الهام، حس اضطراب و اضطرار، توکّل، امید به رهایی و گشایش در آینده، چیرگی تقدیر الهی بر ارادهٔ خلق، تفأل و تطیّر، وجود سمبل و نماد، محدودیت عقل جزئی دربرابر عقل کلّی، نفی اسباب دنیوی، سفر و پایان حاکمیت شیطان که به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

مهم‌ترین موتیف‌های ادبیات آپوکالیپتیک در داستان یوسف(ع) در قرآن

خواب و رؤیا

اصلی‌ترین کنش و موتیف ادبیات آپوکالیپتیک، خواب و رؤیا است که در روانشناسی یونگ عرصهٔ تفرّج در ناخودآگاه است (یونگ، ۱۳۷۸: ۳۶). درواقع، مکاشفه و دیدن حقایق و کنه اشیا به تعبیر گذشتگان بیش از آنکه در عالم بیداری و هوشیاری امکان‌پذیر باشد در عالم رؤیا و خواب، ظهور و بروز می‌یابد. به‌بیان‌دیگر به اعتقاد عرفا دیدن و کنار زدن حجاب از ظواهر پدیده‌ها در دو صورت امکان‌پذیر است: نخست در عالم رؤیا و خواب و دیگری در عالم بیداری و آن‌هم زمانی است که خارج از تنگنای زمان و مکان باشد (گرجی، ۱۳۸۴: ۷۶). در روایتی که طبری از عایشه همسر

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

رسول خدا(ص) نقل کرده می‌گوید: ابتدای وحی بر رسول خدا(ص) از رؤیای صادقه شروع شده است (طبری، ۱۴۱۲، ج۳۰، ۱۶۱). فخر رازی نیز از حضرت رسول اکرم(ص) نقل کرده که ایشان فرموده‌اند: رؤیای صادقه جزیی از چهل‌وشش جزء پیامبری است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۱۸، ۴۵۵).

داستان یوسف(ع) که پیرنگ آن براساس خواب و رؤیاست، با رؤیای صادقهٔ شخصیت اصلی داستان آغاز می‌شود که در فضای مکاشفه به آینده و عاقبت به خیری بشارت داده می‌شود. «إِذْ قَالَ یُوسُفُ لابِیهِ یَـأَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا وَالشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَـجِدِینَ» (یوسف:۴)؛ آن‌گاه که یوسف به پدر خود گفت: ای پدر من، من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم، دیدم که سجده‌ام می‌کنند.

دید یوسف آفتـــاب و اختـران پیش او سجده‌کنان چو چاکران

(مثنوی، دفتر۳، بیت ۲۰)

ابن‌عربی معتقد است خواب یوسف از نوع رؤیاهای صادقه‌ای است که از نفس شریفه به ایشان منتقل می‌شود. این رؤیای صادقه از صورت غیبی، یعنی مجردات روحانی، به وجه عالی‌تر از زمان و مکان در روح آشکار می‌شود و اثرش به قلب می‌پیوندد (ابن‌عربی، بی‌تا، ج۱، ۳۱۴).

منظور از رؤیای صادقه این است که تمام حوادث و تصاویری که در عالم خواب نمود پیدا می‌کند در عالم بیداری به منصهٔ ظهور می‌رسد. گاهی ممکن است دقیقاً خود همان تصاویر یا حوادث، در خواب دیده شود و گاهی نیز چیزهایی شبیه به آن‌ها که در این صورت، خواب نیاز به تأویل پیدا می‌کند (حلبی،۱۳۹۱:۴۲).

در این خواب، ستاره و خورشید و ماه تأویلی از برادران و پدر و مادر یوسف(ع) هستند.

و پس از آن رؤیایی که هم‌سلولی‌های یوسف و پادشاه مصر مشاهده می‌کنند پا به صحنهٔ داستان می‌گذارد و در فضای مکاشفه‌ای خواب، از حوادثی سخن می‌گوید که در آینده رخ خواهد داد و با تدبیر و تعبیر یوسف(ع) که «در زمان خود از لحاظ تعبیر خواب، بی‌نظیر بود» (رشید رضا، ۲۰۰۷: ۲۲)، رموز آن بیان می‌گردد: «وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجنَ فَتَیَانِ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّی أَرَانِی أَعصِرُ خَمراً وَقَالَ الأَخَرُ إِنِّی أَرانِی أَحمِلُ فَوقَ رَأسِی خُبزاً تَأکُلُ الطَّیرُ مِنهُ نَبِّئنَا بِتَأوِیلِهِ إِنَّا نَرَاکَ مِنَ المُحسِنِینَ» (یوسف:۳۶)؛ دو جوان نیز با او به زندان افتادند. یکی از آن دو گفت: در خواب، خود را

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

دیدم که انگور می‌فشارم. دیگری گفت: خود را دیدم که نان بر سر نهاده می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر آن آگاه کن، که از نیکوکارانت می‌بینیم.

در رؤیای هم‌سلولی‌های یوسف(ع) گرفتن شراب، نشانهٔ ملازمت با پادشاه و حمل نان توسط یکی از آن‌ها و خوردن پرندگان از آن، نشانهٔ بر دار کشیده شدن آن زندانی و خوردن پرندگان از سر او بود.

و پس از آن، خواب عزیز مصر: «وَقَالَ المَلِکُ إِنّی أَرَی سَبعَ بَقَرَتٍ سِمَانٍ یَأکُلُهُنَّ سَبعٌ عِجَافٌ وَسَبعَ سُنبُلتٍ خُضرٍ وَأُخَرَ یَابِسَتٍ یَأَیُّهَا المَلَأُ أفتُونِی فِی رُءیایَ إِن کُنتُم لِلرُّءیَا تَعبُرُونَ» (یوسف:۴۳)؛ پادشاه گفت: در خواب هفت گاو فربه دیده‌ام که آن‌ها را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشهٔ سبز دیدم و هفت خوشهٔ خشک. ای خاصگان من، خواب مرا تعبیر کنید اگر تعبیر خواب می‌دانید.

هفت گاو لاغر پر از گزند — هفت گاو فربهش را می‌خورند
هفت خوشه زشت خشک ناپسند — سنبلات تازه‌اش را می‌چرند

(مثنوی، دفتر۶، ابیات ۷۹-۷۸)

حوادثی که عزیز مصر در خواب می‌بیند این‌گونه توسّط یوسف(ع) تعبیر می‌شود که هفت سال تمام، خشکسالی و قحطی، سراسر سرزمین مصر را دربر می‌گیرد و پس از آن، هفت سال تمام، حاصل‌خیزی به سرزمین او روی می‌آورد.

قحط از مصرت برآمد ای عزیز — هین مباش ای شاه این را مستجیز

(مثنوی، دفتر ۶، بیت ۸۰)

از نکات قابل توجّه در این داستان این است که تمام رؤیاها به یوسف(ع) ختم می‌شود و در تعیین سرنوشت او نقشی اساسی دارند.

از دیگر نکات قابل توجه در داستان مذکور این است که وجود بلایا و فاجعه‌هایی چون قحطی، خود یکی از موتیف‌های ادبیات آپوکالیپتیک است.

سروش، صدای غیبی، الهام و...

الهام در لغت به‌معنای «در دل افکندن» و «چیزی فرا دل آمدن» یا «القای معنی در دل به طریق فیض» است و گاه نیز آن را مترادف مفهوم «وحی» دانسته‌اند (لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه الهام). وجود واسطهٔ وحی و الهام که به‌صورت فرشته یا دریافت درونی یا ندای غیبی و... در مکاشفه‌ها آشکار می‌شود،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

یکی از عناصر و بن‌مایه‌های اصلی آپوکالیپس و حکایت‌های مکاشفه‌ای است. «در متون مکاشفه‌ای این واسطه‌ها در خواب یا حالت رؤیا و در فضاهایی با حال و هوای اسطوره‌ای ظاهر می‌شوند و در دریافت وقایع و حوادث آتی و گذشته، مؤثر هستند» (نوریان و داوودی مقدم،۱۳۹۲:۴۳۲-۴۳۱).

چنان‌که خداوند در آیهٔ پانزدهم سورهٔ یوسف(ع) از الهامی که در قلب یوسف(ع) پدید آمد سخن می‌گوید. آن زمان که یوسف(ع) در ته چاه، گمان می‌برد راه به جایی ندارد صدای ناشناسی را از عالم غیب می‌شنود که او را از آینده آگاه می‌سازد، آلوسی از قول مجاهد نقل کرده: این نوعی الهام بر قلب یوسف(ع) بود (آلوسی، ۱۴۱۵، ج۶، ۳۸۹).

و یکی دیگر از مفسران می‌نویسد:

درواقع این وحی، الهامی به قلب یوسف(ع) بود برای اینکه بداند تنها نیست و حافظ و نگهبانی دارد و نور امید بر قلب او پاشید و ظلمات یأس و ناامیدی را از روح و جان او بیرون کرد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵:۴۰۷).

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجمَعُوا أَن يَجعَلُوهُ فِي غَيابَةِ الجُبِّ وَأَوحَينآ إِلَيهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمرِهِم هَذَا وَهُم لَايَشعُرُونَ» (یوسف:۱۵)؛ چون او را بردند و هماهنگ شدند که در عمق تاریک چاهش بیفکنند، به او وحی کردیم که ایشان را از این کارشان آگاه خواهی ساخت و خود ندانند.

برادران را در کار یوسف ارادتی بود و حضرت عزّت را- جلّ جلاله- در کار وی ارادتی. ارادت ایشان آن بود که او را در خانه پدر تمکین نبود و ارادت حق - جلّ جلاله- آن بود که او را در زمین مصر تمکین بود و او را ملک مصر بود، ارادت حق بر ارادت ایشان غالب آمد (میبدی، ۱۳۵۷: ج۵، ۴۷).

چون درافکندند یوسف را به چاه — بانگ برآمـــد سمع او را از اله

که تو روزی شه شوی ای پهلوان — تا بمالی این جفـا بر رویشـان

(مثنوی، دفتر۳، ابیات ۲۶- ۲۵)

همچنین زمانی که دربرابر فتنهٔ همسر عزیز مصر قرار می‌گیرد صدای ناشناسی را می‌شنود که او را به‌سوی خویش فرا می‌خواند: «وَلَقَد هَمَّت بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَولآ أَن رَّءَا بُرهَنَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصرِفَ عَنهُ السُّوءَ وَالفَحشَآءَ إِنَّهُ مِن عِبَادِنا المُخلَصِينَ» (یوسف:۲۴)؛آن زن آهنگ او کرد و اگر نه برهان

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

پروردگارش را دیده بود، او نیز آهنگ آن زن می‌کرد. چنین کردیم تا بدی و زشتکاری را از وی بازگردانیم. زیرا او از بندگان پاکدل ما بود.

اساساً این داستان به صورت وحی بر قلب پیامبر(ص) نازل شده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (یوسف:۳)؛ با این قرآن که به تو وحی کرده‌ایم، بهترین داستان را برایت حکایت می‌کنیم، که تو از این پیش از بی‌خبران بوده‌ای.

تا به پیامبر(ص) در راه دعوت خویش، آرامش و قوت قلب داده شود: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ * وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ * وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ * وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف:۱۰۶- ۱۰۲)؛ این‌ها خبرهای غیب است که به تواش وحی می‌کنیم. و آن هنگام که با یکدیگر گرد آمده بودند و مشورت می‌کردند و حیلت می‌ساختند، تو نزد آن‌ها نبودی. هرچند تو به ایمانشان حریص باشی، بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند. و تو درمقابل پیامبریت ازآن‌ها مزدی نمی‌طلبی و این کتاب جز اندرزی برای مردم جهان نیست. چه بسیار نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین است که بر آن می‌گذرند و از آن رخ برمی‌تابند. و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند بلکه همچنان مشرک‌اند.

حس اضطراب و اضطرار

اضطرار در لغت مصدر باب افتعال از ریشهٔ «ضَرَرَ» است. در کتاب‌های لغت آمده است: «اضطره: بمعنی ألجأه إليه و ليس له بد منه» (فیومی، ۱۴۱۴، ج۲: ۳۶۰) و نیز «الاضطرار، الاحتياج الى الشيء والإلجاء اليه»: یعنی اضطرار، احتیاج پیدا کردن به چیزی و ناچار شدن به آن چیز است (عبداللهی،۱۳۸۳:۸۴). بسیاری از مکاشفه‌ها از بالاترین حد آن یعنی وحی تا پایین‌ترین مراتب مانند الهام، مخصوصاً در کتاب مقدّس و متون عرفانی به دنبال سلطهٔ اضطراب و اضطرار بر فرد و جامعه‌ای حادث می‌شود که صاحب مکاشفه در آن زندگی می‌کند (نوریان وداوودی مقدم، ۱۳۹۲: ۴۴۳).

گرفتاری‌ها موجب می‌شود که انسان به خود آید و ناامیدی از وسائل مادی و امید به قدرتی فوق قدرت‌ها وجود آدمی را فراگیرد. به‌نحوی که با تمام هستی خویش به پروردگار روی می‌آورد. در داستان یوسف(ع) هنگامی‌که آن حضرت دربرابر مکر و نیرنگ زنان دربار، در تنگنا

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

قرار می‌گیرد، از سر اضطرار به پروردگار روی می‌آورد: «قَالَ رَبِّ السِّجنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدعُونَنِی إِلَيهِ وَإِلَّا تَصرِف عَنِّی كَيدَهُنَّ أَصبُ إِلَيهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الجَاهِلِينَ» (یوسف:۳۳)؛ گفت: ای پروردگار من، برای من زندان دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا بدان می‌خوانند و اگر مکر این زنان را از من نگردانی، به آن‌ها میل می‌کنم و در شمار نادانان در می‌آیم.

توکّل بر خداوند

توکّل و تسلّط و اعتقاد به چیرگی تقدیر الهی از موتیف‌های ادبیات مکاشفه‌ای است. «توکّل یکی از مقامات عرفانی، به‌معنای اعتماد و امیدِ تمام به خدا و قطع اعتماد و امید از مخلوقات یا اسباب و وسایط است» (غزالی، ۱۴۱۲، ج۵: ۱۳۶).

در داستان یوسف(ع) زمانی که یعقوب از فقدان یوسف(ع) غرق اندوه می‌شود به خداوند توکّل می‌کند و از او استعانت می‌جوید: «وَجَآءُو عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَل سَوَّلَت لَكُم أَنفُسُكُم أَمراً فَصَبرٌ جَمِيلٌ وَاللهُ المُستَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» (یوسف:۱۸)؛ جامه‌اش را که به خون دروغین آغشته بود آوردند. گفت نفس شما کاری را در نظرتان بیاراسته است. اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و خداست که دراین‌باره از او یاری باید خواست.

آیات بعدی نیز بیانگر حس اضطرار و توکّل یعقوب(ع) بر خداوند متعال است: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّی وَحُزْنِی إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (یوسف: ۸۶)؛ گفت: جز این نیست که شرح اندوه خویش تنها با خدا می‌گویم. زیرا آنچه من از خدا می‌دانم شما نمی‌دانید.

یا هنگامی که یعقوب در سفر دوم برادر یوسف را با دیگر برادران به‌سوی مصر روانه کرد و به آنان سفارش نمود که از یک درب وارد نشوند می‌گوید: «وَما أُغْنِی عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (یوسف:۶۷)؛ گفت: ای پسران من، از یک دروازه داخل مشوید؛ از دروازه‌های مختلف داخل شوید. و من قضای خدا را از سر شما دفع نتوانم کرد و هیچ فرمانی جز فرمان خدا نیست. بر او توکل کردم و توکل‌کنندگان بر او توکل کنند.

درواقع، اضطرار فرد را در تجربهٔ توکّل قرار می‌دهد و غلبهٔ خواست و مشیت الهی را به نمایش می‌گذارد آنچنان که در مکاشفات آپوکالیپتیکی می‌توان یافت.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

امید به رهایی و گشایش در آینده

امید به رهایی از مشکلات و گشایش و فرج در آینده، ازجمله موتیف‌های ادبیات آپوکالیپتیک بوده که در داستان یوسف(ع) موج می‌زند:

یوسف گم‌گشته بازآید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

حافظ، ۱۳۶۲: غزل ۲۰۵

از همان ابتدای ناپدید شدن یوسف تا سال‌های متمادی پس از آن حالت امید به رحمت الهی و بازگشت یوسف در وجود یعقوب از بین نرفت. وقتی برادران یوسف را در چاه انداخته و به ظاهر مدعی بودند گرگ او را خورده حالت امید وجود داشت و تا پایان داستان این امیدواری ادامه داشته لذا هنگامی که براداران مدعی شدند گرگ یوسف را خورده می‌گوید: «وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُون» (یوسف:۱۸) و خداست که در این باره از او یاری باید خواست.

و در آن هنگام که برادر دیگر یوسف نیز گرفتار شد و سال‌ها از ناپدید شدن یوسف می‌گذرد باز این روح امید در یعقوب روشن است و می‌گوید:«...عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف:۸۳)؛ شاید خدا همه را به من بازگرداند که او دانا و حکیم است.

«يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْئَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (یوسف: ۸۷)؛ ای پسران من، بروید و یوسف و برادرش را بجویید و از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند.

آن‌قدر این حالت امیدواری برای دیگران قابل فهم نبود که یعقوب را متهم کردند که بیهوده خودش را در معرض هلاکت قرار می‌دهد: «قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ» (یوسف: ۸۵)؛ گفتند: به خدا سوگند پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی یا بمیری. پس از این سخن اطرافیان، یعقوب می‌گوید غم و اندوهم را با خداوند در میان می‌گذارم، در *تفسیر المیزان* می‌گوید: یعقوب به دو جهت این پاسخ را داد اول اینکه برخلاف بندگان، خداوند متعال از درخواست‌ها و تکرار و اصرار بر آن‌ها ناراحت نمی‌شود و دیگر اینکه چون امیدش به رحمت الهی بود و هرگز از او مأیوس نشده چنین پاسخی را داد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۱۱: ۲۳۴).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (یوسف:۹۸-۹۷)؛ گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم. گفت از پروردگارم برای شما آمرزش خواهم خواست، او آمرزنده و مهربان است. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (یوسف:۱۰۱)؛ ای پروردگار من، مرا فرمانروایی دادی و مرا علم تعبیر خواب آموختی. ای آفریننده آسمان‌ها و زمین، تو در دنیا و آخرت کارساز منی مرا مسلمان بمیران و قرین شایستگان ساز.

اساساً، پایان خوش داستان و عاقبت نیک شخصیت‌ها یکی از وجوه احسن القصص بودن قصهٔ یوسف است که در *تفسیر نور*، بدان اشاره شده است:

> *در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود. تمام چهره‌های داستان، خوش‌عاقبت می‌شوند. مثلاً یوسف به حکومت می‌رسد، برادران یوسف توبه می‌کنند. پدر نابینا، بینایی خود را به‌دست می‌آورد. کشور قحطی‌زده، نجات می‌یابد. دل‌تنگی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبّت تبدیل می‌شود* (قرائتی، ۱۳۷۹: ۲۲).

خجسته روزی خرم کسی که باز کنند — به روی دولت و بختش درِ فرج ناگاه
که چشم داشت که یوسف عزیز مصر — اسیر بند بلای برادران در چاه
شب فراق نمی‌باید از فلک نالید — که روزهای سپید است در شبان سیاه

(سعدی، ۱۳۶۶: ۷۴۵)

تفأل

یکی دیگر از موتیف‌های مکاشفه، تفأل است. در داستان یوسف(ع) هم جنبهٔ مثبت و هم جنبهٔ منفی آن را داریم. جنبه‌های مثبت آن عبارت‌اند از: تفأل به خیر زدن خواب یوسف(ع) در ابتدای داستان توسّط یعقوب(ع): «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (یوسف:۶)؛ و بدین‌سان پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر خواب می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پیش از این بر

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می کند که پروردگارت دانا و حکیم است.

یا تفأل به خیر و شر زدن خواب هم‌سلولی‌های یوسف(ع) توسّط آن حضرت: «يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ» (یوسف:۴۱)؛ ای دو زندانی، اما یکی از شما برای مولای خویش شراب ریزد، اما دیگری را بر دار کنند و پرندگان سر او بخورند. کاری که دربارهٔ آن نظر می‌خواستید به پایان آمده است.

و باز تفأل به خیر و شر زدن خواب عزیز مصر توسّط یوسف(ع) «قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ» (یوسف:۴۹-۴۷)؛ گفت هفت سال پی‌درپی بکارید و هرچه می‌درودید، جز اندکی که می‌خورید، با خوشه انبار کنید. از آن پس هفت سال سخت می‌آید، و درآن هفت سال آنچه برایشان اندوخته‌اید بخورند مگر اندکی که نگه می‌دارید.پس از آن سالی می‌آید که مردمان را باران دهند و در آن سال افشردنی‌ها را می‌فشرند.

سمبل‌ها و نمادها

ازجمله عناصر برجسته در ادبیات آپوکالیپتیک، استفاده از سمبل و نماد است. در داستان یوسف نیز چندین نماد و سمبل به‌کار برده شده است. در همان ابتدای داستان، خورشید و ماه و یازده ستاره در رؤیای یوسف(ع) نماد پدر و مادر و برادران او هستند.

همان‌طورکه اشاره شد در رؤیای هم‌سلولی‌های یوسف(ع)، گرفتن شراب، نشانهٔ ملازمت با پادشاه و حمل نان توسّط یکی از آن‌ها و خوردن پرندگان از آن، نشانهٔ بر دار کشیده شدن آن زندانی و خوردن پرندگان از سر او بود.

در رؤیایی که پادشاه مصر می‌بیند گاو لاغر و خوشهٔ زرد، نماد و نشانهٔ قحطی و خشکسالی و گاو چاق و خوشهٔ سبز، نماد و نشانهٔ سال پرمحصول است.

افزون‌بر این‌ها در تفاسیر عرفانی این سوره مبارکه، نمادهایی به‌کارگرفته شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: در آیه: «قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

غَافِلُونَ» (یوسف:۱۳)؛ گفت: اگر او را ببرید، غمگین می‌شوم و می‌ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد.

گرگ، نشانه و سمبلی از خود برادران یوسف(ع) است. صفی‌علیشاه در کتاب خود *تفسیر صفی*، برادران را نماد گرگ و یوسف را نماد علم و عقل دانسته که به سرزمین مصر، یعنی سرزمین عشق می‌رود (۱۳۵۶: ۳۵۸-۳۵۲).

یوسفان از مکر اخوان در چَه‌اند — کز حسد یوسف به گرگان می‌دهند
از حسد بر یوسف مصری چه رفت — این حسد اندر کمین گرگی زفت
لاجرم زین گرگ یعقوب حلیم — داشت بر یوسف همیشه خوف و بیم
گرگ ظاهر گِرد یوسف خود نگشت — این حسد در فعل از گرگان گذشت
زخم کرد این گرگ وز عذر لبق — آمده که إنا ذهبنا نستبق

(مثنوی، دفتر۳، ابیات ۲۵- ۲۱)

در کوی تو معروفم و از روی تو محرومم — گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده

(سعدی، ۱۳۷۰: ۷۲۲)

قد أذنبَ القومُ وَالزَمتُهُ — كأنَّهم أولادُ يعقوب
إذ جَعَلوا يُوسُفَ فی جُبَّةٍ — وركَّبوا الذَّنبَ علی الذِئب

(احمدبن عثمان الذهبی، ۱۴۲۲: ۶۲)

این قوم مرتکب گناه شدند درحالی‌که من آن را برعهده گرفتم گویی که آنان فرزندان یعقوب هستند. زمانی که یوسف را در ته چاه افکندند درحالی‌که گناه را بر گردن گرگ انداختند.

ابن‌عربی، یوسف را نماد «قلب مستعدی» می‌داند که در غایت حسن و جمال است و یعقوب را نماد «عقل» می‌شمارد. برادران که به یوسف حسادت می‌کنند، نماد «حواس» و در پی خواسته‌های نفسانی‌اند. چون یوسف با نظر عقل به کسب فضایل و معارف می‌پردازد، برادران که مظهر حواسّ نفسانی‌اند، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند و با قلب (یوسف) دشمنی می‌کنند. برادران سعی می‌کنند با نابودی یوسف، نظر یعقوبِ عقل را به‌سوی خود جلب کنند؛ ولی قلب (یوسف)، مورد نظر و عنایت حق‌تعالی است و ازاین‌رو به‌سوی سرزمین مصر، روانه می‌شود که عالم کل و معناست. ابن‌عربی، عزیز مصر (خریدار یوسف) را به «روح»، مصر را به «مدینه قدس» و زلیخا را به «نفس

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

لوّامه» تعبیر نموده است. در این تعبیر، عزیز روح، می‌خواسته زلیخای نفس لوّامه را با نور وجود خود و اتصال به خود، به درجهٔ نفس مطمئنه اعتلا بخشد و با تزکیه و ریاضت، کمالات آن را از قوه به فعل درآورد! اما مقاومت نفس، مانع از این شده است؛ بااین‌حال، در پایان داستان، زلیخا به بی‌گناهی یوسف، شهادت می‌دهد به این دلیل که جذبهٔ نورِ درون یوسف در وجود زلیخا راه پیدا می‌کند (ابن‌عربی، بی‌تا: ج۱: ۳۲۰-۳۱۶).

در تفسیر *حدائق الحقائق* ضمن آوردن تعبیر «شاهد دل» برای فردی که دَم در دربارهٔ گناهکاری یا بی‌گناهی یوسف(ع) گواهی داد، کشمکش مشخص شدن گناهکار از بی‌گناه در ماجرای پاره شدن پیراهن یوسف، چنین نمادین به نمایش گذاشته شده است:

ناگاه شاهد دل در گهواره سینه، زبان به شهادت بگشاد که اگر پیراهن عصمتش از قُبُل که عبارت است از میل دنیاست، چاک گشته، نفس راست می‌گوید و روح از جمله دروغگویان است (معین‌الدین فراهی، ۱۳۶۴: ۴۱۳).

بنابراین در جملات فوق، پیراهن به طاعت و عصمت، قُبُل به میل دنیا، زلیخا به ابلیس و نفس و یوسف(ع) به بندهٔ مؤمن و روح، قابل تأویل است.

در جایی دیگر از همین تفسیر، از یوسف به دل و از زلیخا به نفس تعبیر شده است:

ای درویش! زلیخا را ارباب معرفت، اشاره به نفس دانسته‌اند و یوسف را به دل ...کذلک مطلوب و مراد نفس، همه آن است که دل را به اطاعت فرمان خود میل دهد (معین‌الدین فراهی، ۱۳۶۴: ۳۷۶).

آیینه یکی از مفاهیم مهم عرفانی و رمز دل انسان است.

جهان را سربه‌سر آیینه‌ای دان به هر یک ذرّه را صد مهر تابان

(شبستری، ۱۳۳۶: ۱۳)

حضرت یوسف(ع) به دلیل آیینه‌داری صفات خداوند، علناً مسجود بستگان نزدیک خویش قرار گرفت. براساس برخی تفاسیر، علاقهٔ یعقوب به یوسف، نه به‌خاطر رابطهٔ پدر- فرزندی میان آنان، بلکه به آن دلیل است که یوسف، برای یعقوب، آیینه و تجلّی‌گاه معبود یگانه بود (خطیبی بلخی، ۱۳۳۳: ۲۹۵ و میبدی، ۱۳۵۷: ج۵، ۱۳۹).

مولوی از وجود یوسف به جام تعبیر کرده است. شاید این تعبیر با مقام آیینگی یوسف، از بُعدی دیگر مربوط باشد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

صورت یوسف چو جامی بود خوب ز آن پدر می‌خورد صد بادهٔ طروب

(مثنوی، دفتر۵، بیت ۱۵)

براساس عقاید عرفانی مفسّر کتاب *کشف الأرواح*، یوسف نماد «سالک طریقت» است. در این تفسیر، سیر و سلوک عارفانه‌ای تصویر شده است که همهٔ شخصیت‌های آن، مراحل مختلف سیر إلی الله را در حد ظرفیت درونی خود طی کرده‌اند. یوسف در اولین مرحله، گرفتار برادران می‌شود که نماد «شریعت»اند. مالک، خریدار یوسف، «مرشد طریقت» است. او یوسف را از دست برادران رهایی می‌بخشد و راهنمایی‌اش می‌کند تا پس از گذراندن یوسف از مرحله طریقت، وی را به حقیقت برساند. مصر در این تفسیر، نماد «عالم حقیقت» است (جمالی اردستانی، ۱۳۸۷، ج۱۲، ص۱۹).

حقی بروسوی در تفسیر عرفانی کتاب *روح البیان*، یوسف را نماد «قلب» می‌داند به این دلیل که با رؤیا و عالم غیب اتصال دارد و اینکه در آینده به رسالتی می‌رسد که ادامهٔ نبوت ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. درواقع، نویسنده به دلیل اتمام این نعمت در حق یوسف و اینکه قلب او جایگاه و عرش الهی است یوسف را نماد قلب می‌خواند و برادرانش را نماد «حواس» که ممکن است هر لحظه، شیطان آنان را وسوسه کند. به همین دلیل، یعقوب، یوسف را از بیان خوابش باز می‌دارد. برادران می‌خواهند با چاقوی هوا، یوسف را در چاه، نماد «سرزمین بشریت» بیندازند تا از این طریق، یوسفِ قلب را مطیع خود کنند تا او نیز خوی این حواس را بگیرد و به این ترتیب آنان به خواسته‌هایشان و نیازهای نفسانی خود برسند. یعقوب که نمایندهٔ «روح» است، نمی‌خواهد یوسف با برادران که نماد حواس‌اند برود.

حقی بروسوی، چاهی را که یوسف در آن بود، نماد «طبیعت» می‌داند. بردن یوسف به مصر، «شریعت» است. عزیز مصر که او را تربیت کرد، نماد «مربی» و «مرشد راه» است. عزیز مصر، یوسف را به همسرش که نماد «دنیا» و «عالم جسد» است می‌سپارد تا پرورش دهد و از او بهرمند شود (رک: حقی بروسوی، بی‌تا، ج۴: ۲۳۴-۲۲۰).

زندان، نماد خلوت و تنهایی و وحدت است. رفتن یوسف به زندان، مظهر بریدن از تمام خواهش‌های نفسانی و لذاتی است که در اطرافش هستند و از او می‌خواهد با رفتن به زندان از آن‌ها دل ببرد؛ یعنی بریدن از کثرت و رسیدن به وحدت (ابن‌عربی، بی‌تا: ج۱: ۳۲۱).

در آن میدان به حق نالید یوسف که چشم از عقل می‌مالید یوسف

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

که یارب عزلتم بهتر ز کثرت — که در کثرت ندیدم هیچ عشرت
اجابت شد دعای یوسف آن دم — که در زندان کشد رخت ماتم
ابا عقل و محبت شد به زندان — که تا عارف شود آید به میدان
(جمالی اردستانی، ۱۳۸۷: ۵۹)

محدودیت عقل جزئی دربرابر عقل کلّی

ازجمله موارد کاملاً همسو با یکی از موتیف‌های ادبیات مکاشفه‌ای، محدودیت عقل جزئی دربرابر عقل کلّی است، چیزی که در چند جای این داستان دیده می‌شود. به چاه افتادن یوسف،(ع) به نظر بلا و مصیبت بزرگی برای آن حضرت بود؛ درحالی‌که زمینهٔ اوج گرفتن و به حکومت رسیدن یوسف(ع) بود: «وَقَالَ الَّذِی اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِی مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف:۲۱)؛ کسی از مردم مصر که او را خریده بود به زنش گفت: تا در اینجاست گرامیش بدار شاید به ما سودی برساند یا او را به فرزندی بپذیریم. و بدین‌سان یوسف را در زمین مکانت دادیم تا به او تعبیر خواب آموزیم. و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

عزیز مصر به رغم برادران غیور — زقعر چاه برآمد به اوج ماه رسید
(حافظ، ۱۳۶۲: غزل ۲۳۷)

چو حق می‌خواست یوسف شاه گردد — که تا از امر حق آگاه گردد
در آغازش گرفتار بلا کرد — به صد زاری ز یعقوبش جدا کرد
(جمالی اردستانی، ۱۳۸۷: ۱۳)

و نیز جریان به زندان افتادن یوسف(ع) اگرچه در ظاهر، باعث اذیت و آزار و حقارت یوسف(ع) گردید اما همین مکان باعث نزدیکی او به خداوند، هدایت زندانیان به راه حق: «يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف:۴۰-۳۹). زمینهٔ حکمرانی او از طریق تعبیر خواب آن دو زندانی و انتقال این جریان

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

به عزیز مصر، توسّط یکی از آنان که ملازم دربار شده بود: «وَقَالَ الَّذِی نَجَا مِنْهُمَا وَادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْوِیلِهِ فَأَرْسِلُونِ* یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنَا...» (یوسف:۴۶-۴۵) «وَقَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی فَلَمَّا کَلَّمَهُ قَالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنَا مَکِینٌ أَمِینٌ* قَالَ اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ* وَکَذَلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَیْثُ یَشَاءُ... » (یوسف: ۵۶-۵۴) آشکار شدن دسیسهٔ زلیخا: «قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ» (یوسف:۵۱) و نجات مردم مصر از خشکسالی، رفتن برادران یوسف از کنعان برای دریافت آذوقه و شناسایی آنان توسّط یوسف: «وَجَاءَ إِخْوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ» (یوسف: ۵۸) و درنهایت شناسایی یوسف توسط آنان: «قَالُوا أَئِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَا یُوسُفُ وَهَذَا أَخِی...» (یوسف:۹۰)؛ روشن شدن چشم یعقوب با بوییدن پیراهن یوسف: «أَلْقَاهُ عَلَی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً...» (یوسف:۹۶)؛ رفتن پدر و مادر و برادران یوسف به مصر برای دیدن او و تعبیر رؤیای یوسف(ع) گردید: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَی یُوسُفَ آوَی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِینَ * وَرَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ یَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِیلُ رُؤْیَایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّی حَقًّا...» (یوسف:۱۰۰-۹۹). که همهٔ این جریانات و وقایع، با عقل جزئی بشر، قابل درک نیستند.

بلی آن را که ایزد برگزیند — به صدر عزّ معشوقی نشیند
به دست غیر تاراجش بخواهد — به غیر خویش محتاجش نخواهد
(جامی، ۱۳۳۷: ۷۰۹)

همچو یوسف بگذر از زندان و چاه — تا شوی در مصر عزّت پادشاه
(عطار، ۱۳۷۰، ۳۷)

نمودیم تمکین یوسف بسی — چو او در زمین نیست دیگر کسی
بود هر کجا رای کامش بود — مراد دل از تمامش بود
(مثنوی،دفتر۳، بیت ۱۹)

فلاتیأسن فالله مَلَّکَ یوسفاً — خزائنه بعد الخلاص من السجن
(ثعالبی، ۱۳۲۶: ۱۳۴)

نا امید مباش؛ زیرا خداوند یوسف را پس از آزادی از زندان، مسؤول خزینه‌هایش کرد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

و مـا مـلَّکَ مصـــــرَ یـــوسفُ حتّـــی سُجِنَ وَشَقَی غُصَـــص

(ربداوی، ۱۴۰۲: ۱۸۲)

یوسف پادشاه مصر نگردید؛ مگر زمانی که زندانی شد و سختی‌های فراوان کشید.

نفی اسباب دنیوی

از نکات درخور توجه در داستان یوسف(ع) و از موتیف‌های اصلی ادبیات مکاشفه‌ای، مسئلهٔ نفی اسباب دنیوی است. هنگامی که یوسف(ع) برای رهایی از دسیسهٔ زلیخا به طرف در فرار می‌کند و در گشوده می‌شود، همسر زلیخا بر دَمِ در حاضر بود. در این موقع زلیخا، یوسف را مقصر دانسته و به همسرش گفت: «مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِکَ سُوءًا إِلَّا أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِیمٌ» (یوسف:۲۵)؛ جزای کسی که با زن تو قصد بدی داشته باشد چیست، جز اینکه به زندان افتد یا به عذابی دردآور گرفتار آید؟

در این هنگام یوسف از خود دفاع می‌کند؛ اما سخن او پذیرفته نمی‌شود تا اینکه شاهدی که آنجاست و بنا به اتّفاق مفسّران، کودکی شیرخواره بوده است (رشید رضا، ۲۰۰۷: ۵۴)، لب به سخن می‌گشاید: «قَالَ هِیَ رَاوَدَتْنِی عَنْ نَفْسِی وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ کَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْکَاذِبِینَ * وَإِنْ کَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِینَ * فَلَمَّا رَأَی قَمِیصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ» (یوسف:۲۸-۲۶)؛ [یوسف] گفت: او در پی کامجویی از من بود و مرا به خود خواند. و یکی از کسان زن گواهی داد که اگر جامه‌اش از پیش دریده است زن راست می‌گوید و او دروغگوست. و اگر جامه‌اش از پس دریده است زن دروغ می‌گوید و او راستگوست. چون دید جامه‌اش از پس دریده است، گفت: این از مکر شما زنان است، که مکر شما زنان مکری بزرگ است.

دفاع یک کودک شیرخواره از یوسف(ع) و افشای حقیقت و بیان دسیسهٔ زلیخا، علی القاعده با امور طبیعی و دنیوی، سازگار نیست.

سفر

ازجمله موتیف‌های برجستهٔ مکاشفه، سفر است که مهم‌ترین عنصر مکانی در این داستان است. در فرهنگ سمبل‌ها، سفر به معنی جست‌وجوی حقیقت، آرامش و جاودانگی و کشف یک مرکز

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

معنوی است (شوالیه، ۱۳۷۹: ج۳: ۵۸۳). در حکایت مکاشفه‌ای، سفر معمولاً نقطهٔ آغازین داستان است. خداوند متعال در ابتدای داستان با طرح کنش سفر، فضا را به‌سوی دنیای مکاشفه سوق می‌دهد و با فضاسازی و ایجاد زمینهٔ قوی داستانی، بستر را برای پذیرش آموزه‌های غیبی مهیّا می‌کند. مکان و مقصد اصلی در این داستان، مصر است که اساساً سرزمین رازها و رمزهای اسطوره‌ای است. سفر یوسف به همراه کاروان مصر اگرچه جنبهٔ اجباری داشت بااین‌حال، مقدمهٔ رسیدن به عزّت و شوکت و درنهایت، آرامش او می‌گردد. در پایان داستان نیز سفر یعقوب(ع) برای دیدن یوسف(ع) باعث اتمام ناراحتی‌های او در فراق یوسف(ع) می‌شود.

پایان حاکمیت شیطان

در ادبیات مکاشفه، پایان داستان با صلح و آرامش و خاتمهٔ حاکمیت شیطان و دیوان که پیش از حاکمیت نهایی خداوند خواهد بود همراه است. آغاز و پایان داستان یوسف(ع) نیز بنا به نصّ صریح قرآن چنین است: در ابتدای این داستان، این‌گونه می‌خوانیم: «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یوسف:۵)؛ [یعقوب] گفت: ای پسر کوچکم، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که تو را حیله‌ای می‌اندیشند. زیرا شیطان آدمیان را دشمنی آشکار است.

و در پایان داستان این‌گونه آمده است:«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف:۱۰۰)؛ پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه دربرابر او به سجده درآمدند. [یوسف] گفت: ای پدر، این است تعبیر آن خواب من که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است. و چقدر به من نیکی کرده است آن‌گاه که مرا از زندان برهاند و پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از بادیه به اینجا آورد. پروردگار من به هرچه اراده کند دقیق است، که او دانا و حکیم است.

کشمکش میان خوبی و بدی، درنهایت به شکست شیطان منجر می‌شود.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

در حقیقت، سبک ادبیات آپوکالیپتیک، انگاره‌ای از تاریخ جهان و بشریت، منشأ خوبی‌ها و بدی‌ها، جنگ میان حق و باطل و عاقبت و فرجام نیکوکاران و بدکاران را در جهان به‌دست می‌دهد (نوریان و داوودی مقدم، ۱۳۹۲: ۴۲۷).

نتیجه:

بررسی داستان یوسف(ع) در قرآن کریم از منظر برخی سبک‌ها و جریان‌های ادبی رایج در جهان مانند ادبیات آپوکالیپتیک با توجه به اینکه امروزه این گونهٔ ادبی در جهان، تسرّی معنایی پیدا کرده و برخی از رمان‌ها و داستان‌ها براساس آن نوشته شده است که وجود عناصر مکاشفه‌ای، اساسی‌ترین زیرساخت‌های این داستان‌ها را تشکیل می‌دهد و تحلیل و نشان دادن مکاشفه‌های موجود در این سورهٔ مبارکه که اگرچه نام این نوع ادبی را بر خود نداشته است، اما نشان داد که اهدافی متعالی برای ارتقای اندیشهٔ بشری دنبال می‌کند ازجمله: توکّل بر خداوند متعال، امید به رهایی و گشایش در آینده و برطرف شدن یأس و ناامیدی، چیرگی تقدیر الهی بر ارادهٔ خلق، محدودیت عقل جزئی دربرابر عقل کلّی، نفی اسباب دنیوی، پایان حاکمیت شیطان و برقراری حاکمیت الهی و... که تمام موارد مذکور از جمله موتیف‌های ادبیات مکاشفه‌ای و آپوکالیپتیک است؛ به عبارت بهتر، حضور این موتیف‌ها و مفاهیم سمبلیک و تمثیلی، از نشانه‌های بارز اشتراک این داستان قرآنی با برخی از سبک‌ها و جریان‌های ادبی رایج در جهان است.

کتاب‌نامه:

- قرآن کریم
- آلوسی، محمود. (۱۴۱۵)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- آملی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۰)، *نفایس الفنون*، بهروز ثروتیان، تهران، فردوس.
- ابن‌عربی (بی‌تا)، *تفسیر القران الکریم*، تحقیق مصطفی غالب، تهران، ناصرخسرو.
- احمدبن‌عثمان الذهبی، محمد. (۱۴۲۲)، *سیر أعلام النبلاء*، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- بشور، ودیع. (۲۰۰۹)، *أدب الرؤی، المفهوم، البنیة، المثال، لا ذقیه*، دار نینوی.
- تقوی، محمد و الهام دهقان. (۱۳۸۸)، «موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟»، *فصلنامه نقد ادبی*، سال دوم، شماره۸، ص ۳۱-۷.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

- ثعالبی، ابومنصور. (۱۳۲۶ق)، *ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب*، محمدبک ابوشادی، القاهره: مطبعة الظاهر.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۳۷)، *هفت اورنگ*، تصحیح مدرس گیلانی، تهران: کتاب‌فروشی سعدی.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۵)، *نفحات الانس*، محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- جمالی اردستانی، جمال‌الدین محمد. (۱۳۸۷)، *کشف الأرواح* (تفسیر عرفانی سوره یوسف)، تصحیح، مقدمه و تعلیقات: طاهره خوشحال دستجردی، اصفهان: کنکاش.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲)، *دیوان*، مصحح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.
- حقی بروسوی، اسماعیل. (بی‌تا)، *تفسیر روح البیان*، بیروت: دارالفکر.
- حلبی، علی‌اصغر و شمسی علیاری. (۱۳۹۱)، «بررسی ارتباط خواب و مرگ عارفانه در مثنوی»، *فصلنامه تخصصی عرفان اسلامی*، شماره ۳۳، ص ۶۲ـ۳۷.
- خطیبی بلخی، بهاءالدین محمد. (۱۳۳۳)، *معارف*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: اداره کل انطباعات و وزارت فرهنگ.
- رشیدرضا، محمد. (۲۰۰۷)، *تفسیر سورة یوسف(ع)*، القاهره، دارالنشر للجامعات.
- ربداوی، محمود. (۱۴۰۲)، ابن‌حجة؛ شاعراً و ناقداً، بیروت، دار قتیبة.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۰)، *دیوان غزلیات*، شرح خطیب رهبر، چاپ چهارم، تهران: مهتاب.
- ـــــــــــــ . (۱۳۶۶)، *کلیّات سعدی*، به اهتمام محمدعلی فروغی، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
- شبستری، محمود. (۱۳۳۶)، *گلشن راز*، اصفهان: کتابفروشی تأیید.
- شوالیه، ژان و الن گربران. (۱۳۷۹)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایلی، تهران: جیحون.
- صفی‌علیشاه، حسین. (۱۳۵۶)، *تفسیر منظوم قرآن*، تهران: کتابفروشی خیام.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم: جامعه مدرسین.
- طبری، محمدبن‌جریر. (۱۴۱۲)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعرفه.
- عبداللهی علی‌بیک، حمیده. (۱۳۸۳)، «قاعده اضطرار (الضرورات تبیح المحذورات»، *مطالعات اسلامی*، شماره ۶۳، ص ۱۲۴-۸۳.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۷۰)، *منطق الطیر*، چاپ هفتم، تهران: علمی و فرهنگی.
- غزالی، محمد. (۱۴۱۲ق)، *احیاء علوم الدین*، بیروت: دارالمعارف.
- فخر رازی، محمدبن‌عمر.(۱۴۲۰)، *مفاتیح الغیب*، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]

- فیومی، احمدبن‌محمد. (۱۴۱۴)، *المصباح المنیر*، چاپ دوم، قم: دار الهجره.
- قرائتی، محسن. (۱۳۷۹)، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قیصری، محمدداوود. (۱۳۸۷)، *شرح قیصری بر فصوص‌الحکم ابن‌عربی*، ترجمهٔ محمد خواجوی، تهران: مولی.
- کاشانی، عزالدین. (۱۳۷۲)، *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایه*، تصحیح همایی، تهران: هما.
- کوپ، لارنس. (۱۳۸۴)، *اسطوره*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نگاه.
- گرجی، مصطفی. (۱۳۸۳)، «*نقد و تحلیل آپوکالیپس در آثار عرفانی ـ وحیانی و نقش آن در گفتگوی فرهنگ‌ها*»، *پژوهش‌های ادبی*، سال اول، شماره ۴، ص ۱۶۶-۱۴۵.
- ــــــــــــ . (۱۳۸۴)، «مکاشفه‌های پیش‌گویانه هشت کتاب سهراب سپهری»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، دوره جدید، شماره ۵، ص ۸۴-۶۵ .
- معین‌الدین فراهی. (۱۳۶۴)، *حدائق الحقائق*، تصحیح جعفر سبحانی، تهران: امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۵)، *تفسیر نمونه*، چاپ سی و هفتم، تهران: دار الکتب العلمیه.
- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۸۴)، *مثنوی معنوی*، تحقیق مهدی آذریزدی، تهران: پژوهش.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۵۷)، *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- نوریان، بیتا و فریده داودی مقدم. (۱۳۹۲)، «مفهوم آپوکالیپس و ارتباط آن با سبک‌شناسی با توجه به داستان خواب گنج مثنوی»، *فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی*، سال ششم، شماره ۲، ص ۴۳۷- ۴۲۵.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۸)، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی.
- Childs, Peter & Roger Fowler. (2006). *The Routledge Dictionary of*
- Shaffer, Lawrence. (2005). *Encyclopedic Dictionary of Literary Criticism*.
- Dupriez, Bernard Marie. (1991). A *Dictionary of Literary Devices*. Trans.
- *Literary Terms*. Routledge publisher UK.
- Oxford University. (1978). *The Oxford English Dictionary*. Oxford:-
- Prince, Gerald. (1987). *Dictionary of Narratology*. University of Nebraska.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-05]